



خسرو امیر حسینی

احد عظیم‌زاده هنر ایرانی را به تاریخ گره زده است

موفق‌ترین مرد صنعت فرش دکترین کاریش را چنین می‌گوید

تلاش، تلاش، تلاش

این فرمول من است

احد عظیم‌زاده را از زبان خودش بشناسیم. بچه یتیمی که در روزهای سال منتظر آن می‌بود که دست مهربانی به سرش بکشند آن هم در روستای اسفنجان از توابع اسکو، روستایی که مراسم اولین پنج‌شنبه دومین ماه بهار، مراسم گاو قربانیش، ثبت در میراث فرهنگی شده است. یا به قول خداوندگار سخن سعدی علیه‌رحمه: **مرا باشد از درد طفلان خبر / که در خردی از سر برافتم پدر**

دوبار به خدمت او رسیدیم، هر دوبار در تالار بزرگ صدا و سیما که پرشمار از مقامات دولتی و صنعتی می‌بود از جمع صدها تن، شیک‌پوش‌ترین، موقرترین و مودب‌ترین فرد احد عظیم‌زاده مولتی‌میلیاردر ایرانی است. راه کارش را می‌توان در دانشگاه‌ها به عنوان دروس پایه قرار داد. یکی از کارهای ناکرده جامعه علمی ما همین است که عملکرد بزرگ مردان موفق خودمان در جهان را نادیده می‌گیرند.

من احد عظیم‌زاده هستم. در ۱۰ آذر ۱۳۳۶ در ده اسفنجان در شهرستان اسکو متولد شدم. هفت ساله بودم که پدرم را از دست دادم و یتیم شدم. امکانات مالی مان اجاره نمی‌داد به مدرسه بروم و فقط پس از رفتن به کلاس اول مجبور شدم پشتت دار قالی بنشینم و قالیبافی کنم. تا ۱۳ سالگی روزها قالی می‌بافتم و شب‌ها درس می‌خواندم. چاره‌ای نبود، وسع مالی ما جز این اجازه نمی‌داد.

راه بیندازم. سراغ پسرعموی پدرم رفتم. و از او ۲۰ هزار تومان قرض کردم و ۶۰ هزار تومان هم از بانک وام گرفتم. سرمایه‌ام شد ۱۰۰ هزار تومان یعنی به اندازه یک تراول صد تومانی امروزی. وقتی این پول دستم آمد تازه به فکر افتادم که چه بکنم. چه ایده جدیدی داشته باشم؟ ماه‌ها فکر کردم. آن روزها چون انقلاب پیروز شده بود تا دو سال به هیچ ایرانی پاسپورت نمی‌دادند. در این مدت فکر کردم و فکر کردم تا به این نتیجه رسیدم که با صادرات کارم را شروع کنم. اما هیچ اطلاعاتی نداشتیم. شنیده بودم آلمان مرکز تجارت فرش است. ویزا گرفتم و به هامبورگ رفتم و در یک مسافر خانه یا پانسیون مستقر شدم. به سالن‌ها و انبارهای فرش آنجا سرزدم و با سلیقه‌ها آشنا شدم. آنجا به من گفتند ثروتمندان برای خرید فرش به سوئیس می‌روند. ویزای ۱۵ روزه سوئیس گرفتم و به ژنو رفتم.

زبان هم نمی‌دانستم. در یک هتل با تاجری آشنا شدم و او ایده اصلی را به من داد: فرش گرد بیا. در آن دوران در ایران فرش گرد بافته نمی‌شد و کیفیت تولید فرش و رنگ‌بندی‌ها هم مناسب نبود. چای و قهوه‌ام را خوردم و همان روز به ایران برگشتم. به ده خودمان آمدم و ساختمانی اجاره کردم. دستگاه خریدم، با ۱۰ درصد نقد و بقیه اقساط. ابریشم هم قسطی خریدم. انسان باید ریسک‌پذیر باشد و من هم ریسک کردم. با دست خالی و از هیچ.

شروع به بافتن فرش گرد کردم و چند نمونه که بیرون آمد سر و کله تاجران آلمانی پیدا شد و آنان به اسفنجان آمدند. باور می‌کنید یا نه؟ در اولین معامله ۶،۵ میلیون تومان نقد پرداختند و شش میلیون تومان هم چک دادند! آن شب از شدت هیجان نخوابیدم. احساس آن شب را خوب به خاطر دارم.

خاک خوردم و زحمت بسیار کشیدم. در سال دو بار بیشتر نمی‌توانستیم برنج بخوریم. یک بار روز ۲۱ ماه رمضان و بار دوم شب چهارشنبه‌سوری. آرزو داشتیم یا خلبان شوم یا پولدار و برای رسیدن به این آرزوها بسیار زحمت کشیدم.

کارم را با به دوش کشیدن پشتی و قالی‌های کوچک و بردن آن از اسفنجان یا اسکو برای فروش آغاز کردم. در آغاز کار از هر کدام از آنها یک یا دو تومان (نه هزار یا دوهزار تومان) سود می‌کردم. پنج سال اینچنین سخت کار کردم. بسیار دشوار بود. اما پشتکار و اعتقاد به هدف با توکل به خدا تحمل سختی‌ها را آسان می‌کرد. در ۱۸ سالگی توانستم ۲۰ هزار تومان پس‌انداز کنم، اما فشارها همچنان ادامه داشت تا این که مجبور به ترک تحصیل شدم.

غصه یتیمی چون باری سنگین به دوشم بود. (بغض می‌کند) یتیم هیچ‌کس را ندارد. کارمند، کارگر، بانکی، کاسب و هر کس دیگری شب که به خانه‌اش می‌رود دستی به سر و روی بچاهش می‌کشد. اما یتیم این محبت بزرگ را ندارد. شب‌ها، شب‌های جمعه پاهایش را در بغل می‌گیرد و به انتظار می‌نشیند. در انتظار آن کس که دستی به سرش بکشد...

در این فکر بودم که سرمایه‌ام را افزایش بدهم تا بتوانم کاری بکنم. می‌خواستم یک کارگاه فرش‌بافی

سرمایه ۱۰۰ هزار تومانی من که ۸۰ هزار تومانش قرض بود در کارخانه‌های اینچنین سودی نصیب من کرده بود، در اولین قدم... کسب و کارم رونق گرفت و صادراتم را به آلمان، ایتالیا، سوئیس، انگلیس، بلژیک و دیگر کشورها آغاز کردم. بسیار سفر کردم و ایده‌های جدید دادم. از موزه‌های فرش کشورها بازدید می‌کردم و از طرح‌ها اقتباس یا از آنها عکس می‌گرفتم و با الهام از آنها و تلفیق طرح‌ها، ایده‌های نو بیرون می‌دادم. در این مدت سلیقه مشتریان را شناختم.

اصول کار خودم را پیدا کردم. من شریک ندارم. هیچ‌گاه نداشته‌ام و نخواهم داشت. اگر شریک خوب بود، خدا برای خودش شریک می‌گذاشت.

اصل دیگر من احترام به مشتری است، هر که می‌خواهد باشد. پیش مشتری مثل سربازی که جلوی تیمسار خبردار می‌ایستد، با احترام می‌ایستم. اتکای خودم اول به خدا و دوم به ایده و تفکر و پشتکار و ریسک‌پذیری خودم است. بسیار ریسک می‌کنم. پسایل.

کمی بعد در بازدید از هتل‌های معروف جهان تصمیم گرفتم وارد کار ساخت بزرگ‌ترین پروژه هتل کشور شوم. تاکنون ۱۸۰ میلیارد تومان در این پروژه سرمایه‌گذاری کرده‌ام. تمام مصالح این پروژه خارجی و بهترین است.

سنگ برزیل، شیشه بلژیک، دستگیره در انگلیس و تاسیسات آلمانی است. کلین چهار آسانسور نیز از طلای ۱۸ عیار است. این هتل ۳۴۰ واحد مسکونی در ۲۵ طبقه، هفت طبقه سالن ورزشی، ۳۴ طبقه هتل، ۷ رستوران روی دریاچه، ۱۰ هزار متر شهر آبی، ۷۰ هزار متر زمین آمفی‌تئاتر، ۹۰ هزار متر زمین گلف و ۲ باند هلیکوپتر دارد. فقط قرارداد نوردازی این پروژه

با فرانسوی‌ها ۹ میلیون دلار (۹ میلیارد تومان) است. این پروژه آبروی کشور است و من با افتخار روی آن سرمایه‌گذاری کرده‌ام. من ایران را دوست دارم. بروید بگردید حتی یک دلار و ریال در خارج کشور ندارم و سرمایه‌گذاری یا ذخیره نکرده‌ام...

می‌پرسید چه احساسی نسبت به پول دارم؟ پول دیگر مرا ارضا نمی‌کند. هدف من کارآفرینی است. تنها در پروژه آن هتل ۶۰۰ نفر به طور مستقیم کار می‌کنند

من دوبار برنده تندیس الماس بزرگ‌ترین بیزینس من جهان شدم و بزرگ‌ترین صادرکننده فرش کشور هستم. اما می‌دانید بزرگ‌ترین افتخار من چیست؟

یتیم‌نوازی. افتخار می‌کنم جزو ۱۰۰ کارآفرین برتر کشور شدم. دوست دارم اشتغالزایی کنم. دوست دارم سفره مرتضی علی باز کنم، معتقدم خدا من را وسیله قرار داده است. هم‌اکنون ۱۰۷۰ بچه یتیم را زیر پوشش دارم و با خودم پیمان بستم تا عمر دارم هر سال ۱۰۰ بچه به آنها اضافه کنم. وصیت کرده‌ام وقتی مردم تا ۱۰ سال بعد از عمرم هر سال ۱۰۰ بچه یتیم اضافه شود و مخارج همه یتیم‌ها را از محل ارثم بپردازند. بعد از ۱۰ سال هم اگر بازماندگانم لیاقت داشتند، راه من را ادامه می‌دهند. سفره که می‌اندازیم برای یتیم‌ها و می‌آیند و غذا می‌خورند، کیف می‌کنم. گریه می‌کنم و حال می‌کنم.

در یک مراسمی بچه‌ها دورم جمع شده بودند و هر کس چیزی می‌خواست. در این میان دختر بچه‌ای به من نزدیک شد و به جای آن که چیزی بخواهد، فقط خواست دستم را بوسد. مهرش بدجور به دلم نشست. خواستم فردا بیایند دفترم. آن دختر الان دختر خوانده من است. روی پایم نشست و بابایی صدایم کرد. من به هر دخترم ۵۰ میلیون تومان جهاز دادم و مقرر کردم به این یکی ۱۰۰ میلیون تومان جهاز بدهند. این دست خداست که مهر این دختر را به دل من انداخت.

یتیمی سخت است. بهترین ساعات عمر من زمانی است که در خدمت یتیمان هستم. پول را برای چه می‌خواهیم؟ خدا به ما داده و ما هم باید به بقیه بدهیم.

ما وسیله هستیم. باید بخشید و بی‌منت و زیاد بخشید. این توصیه من به همکارانم است. من از زیر صفر شروع کردم. توصیه من به جوانان این است که منطقی فکر کنند. این گونه نبوده که شب بخوابم، صبح پولدار شوم. خاک خوردم و رنج کشیدم و آثار این رنج هنوز در من هست. امیدشان به خدا و فکر و بازوی خودشان باشد. درستکار باشند و تلاش و تلاش و تلاش کنند. این فرمول من است...



«گاو کشی» در روستای اسفنجان

اسفنجان، روستایی آباد در شش کیلومتری شرق شهر اسکو و مرکز دهستان سهند است. مسیر اسکو به روستای کندوان از میان اسفنجان می‌گذرد. باغ‌های درخت گردو، داشتن گورستان باستانی، روش دفن مردگان و برگزاری آیین قربانی گاو در سی‌وششمین روز بهار سبب شناخته‌شدن جهانی اسفنجان در آذربایجان ایران شده است. همچنین، کشف مکان «باغ عدن» یا میعادگاه آدم و حوا در کندوان توسط دیوید رال (David Rohl) باستان‌شناس نامدار دانشگاه کمبریج انگلستان، سبب شهرت گسترده منطقه و توجه با آیین قربانی گاو شد.

مراسم آیینی «سی و ششمین روز بهار» هر سال در روستای اسفنجان برگزار می‌شود. این مراسم در نخستین پنجشنبه اردیبهشت ماه با هزینه تمام سرپرستان خانوارها و با شرکت تمام مردم انجام می‌شود. ده روز پیش از روز قربانی، ریش‌سفیدان و بزرگان روستا چند نفر را تعیین می‌کنند تا از سرپرستان خانوارها پول جمع کنند. میزان پول بر اساس توانایی مالی سرپرست و به دلخواه فرد پرداخت می‌شود. مردم ساکن با اشتیاق به داشتن سهم در قربانی پول می‌پردازند. مردم بر این باور هستند که اگر کسی در قربانی سهمی نداشته باشد، دچار ضرر خواهد شد. افراد تعیین شده پول جمع شده و نام افراد را در لیستی می‌نویسند و کار خود را به ریش‌سفیدان و بزرگان گزارش می‌دهند. بزرگان محلی سه روز مانده به مراسم گاو نری را از هفته‌بازار می‌خرند. گاو در طویله یکی از اهالی نگهداری می‌شود تا در روز پنجشنبه با مراسمی به قربانگاه برده شود.